

## الله در ادیان مختلفه (ادامه آیه ۴۹ , ذاریات)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد و على آله الطاهرين

سخن اصلي ماديين که منکرين خدای ماوراي ماده و خالق ماده هستند، خیالِ ازلیت ماده است. که ماده را بي آغاز مي دانند. ما در تفسیر الفرقان و در کتاب «حوار بين الهيين و الماديين» و مختصراً در کتاب «آفریدگار و آفریده» ازلیت ماده را با دليل عقلي و دليل علمي شکست داده ایم. در چهار جبهه زمان، حرکت، تغییر و ترکیب. محور اصلي این چهار جبهه تَرکُّبِ ماده است که در آیه ۵۰ سوره ذاریات، همین را دليل محوري بر ازلي نبودن ماده گرفته است با بياني بسيار لطيف، و ملازمه این ترکب زمان، حرکت و تغییر است.

همان گونه که صد در صد، خدا در ذات، و صفات و افعالش با دیگران فرق دارد؛ مناقض است؛ و صد در صد تباین کلي دارد، کتابش هم این گونه است. درست است در قرآن از الفاظ عربي بشري نقشه برداري شده و لکن منهاي نقش لفظ که ضرورت تفهيم مطالب وحياني است، انتخاب لغت، عدد، منطق، فلسفه، عرفان و کلّ جهات، رباني است. يعني قرآن در کلّ این جهات فوق کلّ مراحل اعجازهاي وحياني در طول تاريخ رسالت ها و نبوت ها است.

قرآن با اصطلاح منطقی سخن نمی گوید، با اصطلاح فلسفی، با اصطلاح عرفانی سخن نمی گوید، بلکه با اصطلاح بسیار ساده فهم، همه کس فهم عرفی صحبت می کند. قرآن از نظر نص و ظاهرش در اختصاص گروهی از مکلفان نیست، بلکه کل مکلفان که لغت قرآن را بدانند از نصوص و ظواهر قرآن بهره می برند. درست است بهره ها تکاملی است، تفهم ها تکاملی است و لکن حداقل بهره که ملازم با تکلیف است از برای کل مکلفان موجود است. ملاحظه می فرمایید که در آیه ۵۰ سوره ذاریات « وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ، فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ »، تمام مطالبی که از برای تثبیت آغاز داشتن ماده امکان دارد، فلاسفه هر چه بررسی کنند و دقت کنند، عرفا و علمای مادی و غیر مادی هر قدر کوشش و کاوش کنند، به قله دلالت و مدلول این آیه نخواهند رسید، مگر آنکه تفکر شایسته و بایسته بر مبنای این آیه و نظایر آن داشته باشند. «و من کل شیء» «من» در این آیه چیست؟ «من» تبعیض استغراقی است، چون «کل شیء» همه اشیاء چه زوج، چه زوجین، چه ازواج، چه مولکول ها، چه اتم ها، چه عنصرها، مرکب های کمترین که ماده نخستین است، و بیشترین که مواد بعدی است، و بیشتر و بیشترها از دو ترکیب، ترکیب دو بعدی یا ترکیب های سه و چهار و چند بعدی، تمام این ها مشمول «کل شیء» هست. و لکن «و من کل شیء» آیا هر شیئی ازواج است؟ هر شیئی زوج است؟ زوج در لغت عربی یعنی موجودی که جفت دارد. زوجین دو موجود که جفت و همانند یکدیگر هستند، ازواج چند موجود که این معنا در آن ها است.

حالا «کل شیء» هر شیئی، کلیت شیء، ارواح را، عقول را، ماده المود را، ماده های بعدی را، نیروهای عقلانی را، مانند ارواح، نیروهای غیر عقلانی را مانند نیروی جاذبه عمومی، تمام آن چه «شیء» بر آن صدق می کند را می گیرد. فقط چیزی که مشمول شیء نیست «لا شیء» است. «لا شیء» مطلق چه محال باشد، چه ممکن الایجاد باشد ولی ایجاد نشده است، «لا شیء» مطلق مانند اجتماع نقیضین، و ارتفاع نقیضین، که ایجادش ممکن نیست، یا «لا شیء» کمتر مطلق، مانند عنقا که هزار سر دارد، ممکن است ایجادش و لکن بر مبنای حکمت ربانی، از نظر حکمت ناممکن است.

بنابراین «کل شیء» در مقابلش لا شیء است. لا شیء متناقض، یا لا شیء ممکن الایجاد که مشمول حکمت نیست. بنابراین «کل شیء» می شود هر موجودی که فعلیت وجودی دارد. حالا «من» چه کاره است؟ «من» تبعیض است. این تبعیض دارای چند

بُعد است، یکی بُعد اصلي آغازین که ماده نخستین باشد، یعنی ماده ای که در کل مواد موجود است. در کل مواد که بیش از دو، سه، چهار، پنج، صد بیشتر هست موجود است. این «من کل شیء» از هر شیئی «خلقنا زوجین» یعنی آن ماده زیربنایی از هر چیزهایی، زوجین است. وقتی ماده زیربنایی از هر چیزهایی، زوجین است، پس مواد فرعی هم زوجین است. وقتی دریا از قطرات آب تشکیل شده، پس دریا هم آب است. نمی شود قطرات آب جمع شوند و غیر آب با شد، خشکی با شد. هر گونه که اجزا هستند کل هم مجموعه این اجزاء است.

حالا، «کل شیء» مجموعه شیء اولی که ماده نخستین است. منتها این ماده نخستین که دو بُعدي است، این دو بُعد با ممزوج شدن هائی، با تکامل هائی، در اتم هائی، در الکترون ها، پروتون ها، پوزیترون ها، نوترون ها، اتم ها، عناصر، در میان اینها پخش است. نه با تبدل صورت، و نه با تبدل سیرت، بلکه با تبدل تعدادی. با تبدل فاصله ای. فاصله کم، فاصله زیاد، تعداد کم، تعداد زیاد، اتم ها و عناصر گوناگون را تشکیل می دهند. حالا «من کل شیء» بُعد اولش: از هر چیزی، از اصلي است. از زیربنایی کل اشیاء، زوجین است. والا اگر از کلي باشد، زوجین نیست بلکه ازوج است. «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» (یس، ۳۶) ازواج است. پس مرحله زیربنایی کل اشیاء، زوجین است. واحد نیست. بله، به عبارتی هم زوج است. زوج، زوج دارد. زوجین است یعنی دو، این دو موجودیت است، این زمینه دوگانه مادي است و نه ماده، مادي داراي چند بُعد است؟ یک بُعد قبل از وجود ماده، بُعد دوم بعد از وجود ماده. بعد از وجود ماده، ماده تبدیل به مادي می شود، مثلاً فرض کنید که نیروی جاذبه عمومی مادي است، این برخاسته از ماده است. حالا ماده محور وسطین و میانگین است، قبل از آفرینش ماده دو جزء مادي در حال فعلیت نبود، ولی در حال شأنیت بود. در حال شأنیت، امکان ایجاد، دو جزء مادي را خدا ایجاد کرد، شد ماده. این مرحله قبل از وجود. بعد از وجود شدن این دو جزء مادي که ماده شد، بعد این ماده در هر حالی از حالات امکان دارد به وسایل الهیه، به وسایل خلقیه، به وسایل علمی، به وسایل عادي یا غیر عادي، امکان دارد تبدیل بشود به مادي.

پس ماده در وسط، مادي قبل، مادي بعد. مادي بعد براي ما مفهوم است که تبدیل آب به بخار، بخار به ذرات ناپیدا. تبدیل ماده به نیرو. این ها برای ما آشناست و لکن

حالت قبلي ماده نخستين براي ما اصلاً معلوم نيست، چون ملکوت قبلي ماده و ملکوت فعلي ماده مساوي است با قدرت کلي و علم کلي. علم کلي برابر با قدرت کلي ايجاد است، و قدرت کلي ايجاد برابر است با علم کلي. هم قدرت کلي صد در صد، هم علم کلي صد در صد، براي ايجاد خارجي معلوم رب، که خدا معلوم خود را که اين دو جزء مادي، در حال شأنيت، معلوم رب هستند، «کُن» اراده حق سبحانه و تعالی اين دو جزء مادي شأنی را ايجاد مي کند به صورت ماده. اين حالت قبلي ماده است. حالت قبلي کلاً برای ما مجهول است. حالت بعدي هم مجهول است که ماده اوليه چيست؟ بشر هر قدر جست و خيز کند، هر قدر تعالي و ترقي و تعمق در علم کند، حتي به مرحله وحياني برسد، وحياني بالاي محمدي (صلي الله عليه و آله و سلم) در بُعد وحيانيت عقلائي، و وحيانيت ممتاز، هم امکان ندارد محمد و محمديان اصل حقيقت ماده را دريابند. چون اين ملکوتش از نظر علم و از نظر قدرت فقط ربّاني است.

حالا مقداري در درون دورنگر، و با نگرش دقيق به عمق ماده اوليه نظر مي کنيم. آیا اين ماده اوليه امکان دارد ازليت داشته باشد؟ نخير. چون ازليت به معني غناي ذاتي است. ابدیت اين طور نيست، ممکن است ابدی ذاتی باشد همچون ازلی، ممکن است ابدی غيری باشد مانند اهل بهشت. اهل بهشت ابدی غيری نیازمند هستند با تعبيد رب. بنابراین ابدی دو قسم است، ابدی ذاتی که ازليت دارد، و ابدی غيری مانند استمرار الی غیر النهایة بهشت به اراده خدا. حالا آیا ازلی امکان حاجت دارد؟ نخير. ازلی که بی آغاز است، هم زمان، هم در وراء زمان، هم در اصل وجود، هم در استمرار وجود، آغازی ندارد، پس احتیاج به چی دارد؟ احتیاج وجودی در دو بُعد است. یکی ايجاد، که اين بی آغاز است. یکی استمرار، همان طوري که در وجود بی آغازی است، در استمرار وجود هم بی نیاز است. چون استمرار وجود فرع وجود است. وجود اصل است. وقتی که در اصل که وجود است بی آغاز است و بی نیاز است، در استمرار وجود به طريق اولي بی آغاز و بی نیاز است.

بنابرين ازلي ذاتي واقعي، ابدی ذاتی واقعي است. ولكن ابدی دو قسم است و ازلی یک قسم است.

حالا، آیا زوجین می توانند ازلیت داشته باشند؟ یعنی بی آغاز باشند؟ بی آغاز یعنی بی نیاز. خوب این جا یک نیازی هست که مسلم است، این دو جزء که حداقل ماده بودن دو جزئی است، چه دو جزء هندسی که ما نمی فهمیم، و چه دو جزء فیزیکی که ما نمی فهمیم، ما نمی فهمیم اما لابد منه هست. حداقل ترکب، عقلاً و علماً و واقعاً و خارجاً، حداقل ترکب از دو بُعد است. این دو بُعد مادی هستند و حال ترکب فعلی، ماده است. حالت ترکب فعلی، ماده است، حالت قبل از ترکب مادی شأنی است. با اراده «کن»، با اراده تکوین الهی این ماده شأنی تبدل می یابد به ماده فعلی.

حالا، اگر ما تذکر کنیم، «لعلکم تذکرون». اگر ما تذکر کنیم از نظر فکری، از نظر علمی، از نظر خارجی، به ماده اولیه بنگریم، از درون ذاتش صدای فقر و ناله نیاز به سوی غیر خودش دراز است. چرا؟ برای این که آیا این مرکب، ترکب لازمه وجود است یا نه؟ آیا ترکب دو بُعدی ماده اولیه، که هر بُعدی مرکب نیست، بلکه این دو ترکب دویی دارد، آیا هر بُعدی به تنهایی می تواند موجود باشد؟ نخیر. چون هر بُعدی به تنهایی ماده نیست بلکه مادی است. آن هم مادی شأنی قبل از وجود. یعنی خدا که ایجاد کرد ماده اولیه را، اول یک بُعد، بعد یک بُعد نیست. این نیست که اول یک بُعد خلق کرد بعد دوم، بعد اینها را ترکیب کرد. اصلاً خلق یک بُعد ممکن نیست، چون یک بُعد نه مجرد است و نه ماده است، مادی شأنی است، مادی شأنی در صورتی ماده فعلی می شود که این ترکب و زمینه در کار باشد. بنابراین این دو جزء ماده آغازین با هم ایجاد شده اند و با هم معدوم می گردند، چنانچه عرض کردیم. ایجاد این دو بُعد با کلمه تکوینی «کن» است، که متعلق است به حالت علمی شأنی نزد خدا، این حالت علمی نزد خدا، خدا اراده می کند و این مرکب ماده اولیه اش ایجاد شود. بعد، اعدامش چیست؟ اعدامش به جدا شدن دو بُعد است. یعنی صرف نظر تکوینی در استمرار وجود، موجب انفصال از وجود است. نه اینکه این دو تا از هم جدا شوند و باز هم باشند. همان طوری که قبل از وجود دو جزء نبودند، و نمی شد باشند، بعد از وجود هم، اعدامشان این نیست که دو جزء جدا بشوند بعد نابود شوند. بلکه اعدامشان، اعدام است. اعدامشان به این معنا است که خدا اراده استمرار وجود آنها را نداشته باشد.

حالا، آیا این جزء بدون آن جزء امکان وجود دارد؟ نخیر. چون نه مجرد است، نه ماده. اگر مادی است مادی شأنی است قبل از وجود. بنابراین چون ماده اولیه حداقل

دارای دو جزء است، و ماده بدون جزء محال است. ماده بدون جزء، یا باید مجرد باشد یا معدوم. ماده بدون جزء معدوم است؛ قبل از ایجاد. قبل از ایجاد جزئین، ماده بدون جزء فقط شأن وجودی دارد. بنابراین این مرکب قبل از وجود که هیچ نبود، ولی امکان ایجاد توأمان داشت. ایجاد توأمان فعلی شد و موجود گشت. حالا اگر صرفاً نظر از استمرار وجود آنها بشود، به طور کلی ناپودند. نه دو اینکه دو جزء از هم جدا بشوند و مقداری بمانند بعد از بین بروند، نخیر. این دو جزء اصل ذاتیت، اصل کیان، اصل موجودیت، اصل انوجد، اصل بقای این ماده اولیه عبارت است از این که این دو جزء مرکب با شدند. عدم ترکب، عدم وجود است. ترکب وجود است. حالت دیگری برای آن فرض نمی شود. بنابراین اگر یک جزء باشد، جزء دیگر نباشد، این باشد محال است. باشد مجرد، که مجرد ترکب ندارد. مجرد دو، سه، چهار اولاً معنا ندارد ثانیاً اگر هم بر فرض محال تعدد مجرد امکان داشت، تعدد مجرد، ایجاد ماده و ایجاد مادیت نمی کند.

بنابراین این دو جزء، اگر از هر یک جزء، از دور، با نظر عقلی، با اشاره عقلی، سؤال کنیم: آیا این دو جزء، آیا این جزء بدون آن جزء ممکن است موجود باشد؟ نخیر. آن بدون این ممکن است باشد؟ نخیر. پس هر دو نیازمند هستند. نیازمند به چه هستند؟ ذاتاً، وجوداً، بقائاً، بالفعل هر یک از این دو جزء، نیازمند، نیازمند تنگاتنگ هستند به وجود دیگری. بنابراین هر دو فریاد نیاز دارند. آیا این نیاز به آن دارد؟ بله، آن هم که خودش نیاز دارد. آیا فقیری که صَنَّار (پول قدیمی کم ارزش) ندارد، با فقیری دیگر هم که او هم صَنَّار ندارد، هیچ کدام هیچ چیزی ندارند، این دو روی هم ایجاد پول و ثروت می کنند؟ نخیر. دو صفر، یک می شود؟ نخیر. یک میلیون صفر، بی نهایت صفر، یک می شود؟ نخیر.

حالا، ازواج عالم، زوجین عالم، مواد عالم، چه ماده، چه مادی، این ها کل اجزایشان فقیرالذات هستند. فقیرالذات هستند هیچ شائبه وجودی، اصالت وجودی، بی نیازی در آن ها نیست. بنابراین کلاً فریاد فقر دارند. فقر به چه؟ فقر به هیچ؟ آیا هیچ، بی نیاز است که این چیز به آن هیچ نیازمند باشد؟ کما اینکه در آیه دیگر «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَّا يُوقِنُونَ» (طور، ۳۵) که تکمله این آیه است: «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (ذاریات، ۵۰) شاید شما از نظر عقل و علم متذکر شوید که این زوجین، ذاتش فقر است. وقتی ذاتش فقر

است، نه فقیر است، فقر است. چون فقیر موجودی است نیازمند، که اگر نیاز باشد موجود نیازمند موجود است، ولکن فقر معنای حرفی است، یعنی هیچ معنایی در خودش نیست مگر با اتصال. الی، به، فیه، اینها به خودی خود معنا ندارند، مگر با ارتباط به اسم یا فعل. همچنین، موجودات جهان مخصوصاً زوجین که مادر نخستین جهان و ماده اولیه جهان است، این معنای حرفی است. یعنی با ارتباط به اراده تکوین ربانی هست، اگر اراده تکوین ربانی منفصل گردد، این ها هم از وجود کلاً منعدم می شوند.

بنابراین (کل جهان) فریاد فقر و نیاز به موجودی بی نیاز است

سؤال: خوب، ماده اصلی زوجین است، و این زوجین نیاز دارد به موجود همانند، می گوئیم اگر این زوجین نیاز به زوجین دارد، زوجین دیگر، ولو بی نهایت زوجین، کما این که بی نهایت صفر، یک نمی شود، کسری هم از عدد نمی شود، فرض کنید تسلسل محال نیست. اگر تسلسل محال نیست، قبلی بعدی را، قبل از قبل بعدیش را، ولیکن تمام این موجودات متسلسل به خیال شما، آیا یک دانه غنی در آنها هست؟ فرض کنید صفرهای بی آغاز، بی انجام، صفرهای نامحدود، یک تشکیل می دهند؟ تشکیل کسری از یک، یک صد میلیارد؟ نخیر. همچنین زوجین عالم که ماده اولیه است، این ماده اولیه که محور وجودی تکاملی تشکلات اتم ها و عنصرها و موجودات مختلف است، این اصلش نیاز است. وقتی اصلش نیاز است، اگر بی نهایت زوجین، بر فرض محال، داشته باشیم، این بی نهایت فقر است. یک فقر یک فقر است، دو فقر دو فقر است. بی نهایت فقر بی نهایت فقر است. یعنی از بی نهایت فقر امکان دارد غنا ایجاد شود؟ بنابراین یا عالم نباید وجود داشته باشد، یا الان که موجود است، نیازمند به موجودی است که بی نیاز مطلق است. نیازمند مطلق به بی نیاز مطلق: «لعلکم تذکرون» متذکر شوید که عالم کلاً فقر است «ففرؤا الله الی الله»: با کمال سرعت، با کمال جدیت، با کمال همت، فرار کنید از نیاز مطلق به بی نیاز مطلق. خیال نکنید، اعتماد نکنید به این نیاز مطلق که این نیاز مطلق، بی نیازی دارد، یا بی نیاز مطلق است، یا بی آغاز است. «ففرؤا الی الله».

«وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ، فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَمُتَّبِعٌ لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» برای شما از خودش، برای شما از «کل شیء» «نذیر مبین» است، شما را می ترساند از خیال اصالت، از خیال غنا، از خیال یک تریلیاردم غنا، از خیال یک بی نهایتم غنا. مطلب را برای تفصیل بیشتر آنچه که عرض کردم در کتاب مطالعه بفرمایید.

حالا، آیه بعدی که ضمیمه این آیه است و مُبَيَّن این آیه است، هر دو مُبَيَّن یکدیگرند این است: « أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ». خوب، یک سؤال: از کجا میفهمیم خلقوا؟ می گوئیم زوجین است. چون زوجین است، فقیر محض است، پس مخلوق است. مخلوق معین، مخلوق بودن جهان ماده و جهان مادی معین است. خالقش چه کسی است؟ آیا خالقش غیر شیء است؟ خالق اشیاء فقیر و نیازمند به بی نیاز مطلق، آیا آن بی نیاز مطلق، غیر شیء است؟ هر شیئی نیازمند است تا چه رسد به غیر شیء. اشیاء عالم که مخلوق هستند ذاتاً نیازند، آنوقت لاشیء بی نیاز است؟ « أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ »، یا شیء است یا مقابل شیء است. اگر شیء است که زوجین است و نیازمند است. اگر غیر شیء است، آیا این غیر شیء که مضاد با شیئیت است و لاشیء محض است، آیا لاشیء محض، ایجاد می کند اشیاء را؟ لاشیء محض خودش چیست که ایجاد کند؟

« أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ » این انسان ها که اشرف مخلوقات هستند، و بحث با آن ها است، نزاع و جدل در الوهیت با آن ها است: « أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ ». بخش دوم، بگوئیم که نخیر عدم آنها را نیافریده پس « أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ »؟ یعنی خود خویشتن را خلق کردند؟ در قاموس، کتاب مقدس، مستر هاكس آمریکایی نوشته است، خدا یعنی از خود بوجود آمده. از خود بجود آمدن که محال است. دو محال است. اول اینکه خدا نبوده و خود را ایجاد کرده؟ که عدم ایجاد نمی کند. دوم اگر بوده که تحصیل حاصل است.

اگر بوده است ازلاً، که تحصیل حاصل است. اگر نبوده است، که عدم موجب ایجاد نمی شود. خدا خودآست، از خود بوجود آمده است، این حرف غلط اندر غلط است.

« أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ » هیچی نیست؟ نخیر. خوب پس از چی خلق شده؟ خلق شده از چیزی که آن چیز خودش است! یعنی خود انسان خود را ایجاد کرده! خوب، انسان موجود بوده و خودش را خلق کرده؟ که این تحصیل حاصل است. معدوم بوده که همان جریان است. « أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ »، پس مثلث است. در این مثلث مادیین به طور کلی محکوم اند. « أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ »؟ نخیر. « أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ »؟ نخیر. بالاتر « أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ » یعنی خود را خلق کردند و بعد آسمانها و زمین؟ نخیر. « بَلْ لَأُيُوقِنُونَ ».»



بنابراین ثابت است عقلاً و علماً که جهان ماده، که منتهی می شود به امّ المواد، که ماده المواد است، این فقر محض معنی حرفی است الی الله، در مقابل، غنای محض است.

ما سه بُعد نداریم. فقیر محض داریم. غنی محض داریم. اما مخلوط بین غنی و فقر نداریم. این عالم فقیر نیست، فقر است. در این مثلث یک بعدش محال است که موجودی باشد که هم نسبتاً غنی است و هم نسبتاً فقیر است. این موجود خدا است؟ نخیر. این موجود اشیاء عالم است؟ نخیر، اشیاء عالم نیازمندند. پس نیاز مطلق، تعلق، وابستگی در اصل وجود، در اصالت وجود، به بی نیاز مطلق است. پس سه بُعد نیست. بلکه دو بُعد بیشتر نیست.

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

[سؤال: نامفهوم]

ما دو بحث داریم، یکی این که عالم مخلوق است یا نه؟ خوب ثابت شد مخلوق است. به دلیل این آیه که «و من کل شیء خلقنا» معلوم است که مخلوق است چون زوجیت فقر است. حالا، چه کسی خالق است؟ خالق، غنی مطلق است، اما اگر بگویید که خالق عدم است، «خُلِقَ الْعَالَمُ مِنْ لَاشِیْءٍ» این محال است. «من شیء» که برای خلق ماده اولیه شیئی در کار نبوده، (اگر بگویید) شیء ذات الهی، که ذات الهی لم یلد است. شیئی غیر از ذات الهی نبوده: «کان الله و لم یکن معه شیء». پس بنابراین این جا خُلِقُوا، فقط خالق است و مخلوق، مخلوقٌ منه نیست. این مثلث خالق و مخلوقٌ منه، در ابعاد بعد وجود ماده اولیه است، اما در خلق ماده اولیه، خدا بود و هیچ نبود. این ماده را که ایجاد کرد من چیزی ایجاد کرد؟ نخیر. من درون ذات؟ من برون ذات؟ من درون ذات که محال است، که ذات مجرد است. برون ذات هم که چیزی نبوده. بنابراین من، سرش را بردیده اند! بدون من، خالقٌ، اراده کرد و ایجاد کرد، متعلق اراده خدا که «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس، ۸۲)، متعلق همان حالت سوری علمی ماده اولیه است که اراده به این حالت سوری قرار گرفت و ایجاد فعلی کرد. موجود شأنی علمی بود، این موجود شأنی علمی را خدا اراده کرد و ایجاد کرد. بنابراین «أم خلقوا من غیر شیء» صحبت از خالق است. آیا شما که مخلوق هستید، خالق دارید یا نه؟ بله خالق داریم. آیا خالقتان غیر شیء است؟ عدم است؟ این لاشیء شد. خالقتان خودتان هستید؟ که این تحصیل حاصل است. گذشته از این آیا شما خالق سماوات و ارض هستید؟ نخیر. پس شما خالق دارید، خالق شما و خالق شمایی ها و کل موجودات، وراء عالم ماده و مادیات، وراء زمان، وراء مکان،

بی آغاز، مجرد، غنی مطلق است. پس غنی مطلق است که ایجاد کرده است فقیر مطلق را.

[سؤال: درباره این فراز از دعای ابوحمزه که «أنا الفقير الذی أغنیته»]

همینطور است. ببینید، فقر، فقر ذاتی است. أغنیته یعنی... به آن کمک کردیم، اگر آنی صرف نظر کند، هم ذاتش، هم صفاتش، هم روحش، هم جسمش نابود است. مثل موجودی که با بندی آویزان کردیم. آن بند که رها شد این موجود نمی‌تواند بماند مدتی بعد بیفتد، بلکه همان آن می‌افتد. اگر فرض کنید نور خورشید از پنجره افتاده، اگر نور را جلویش را بگیرید، همان آن جلوگیری از نور، نور منقطع می‌شود، چون این فقیرالذات است، فقر محض است. آغاز اتصالش وجود نور است، استمرار اتصالش استمرار نور است. بنابراین «أنا فقير الذی أغنیته» بله، ما بعد از وجود هم فقر هستیم، هم فقیر. فقر محضیم را که عرض کردیم. فقیریم یعنی ما که موجود هستیم، احتیاجات ما دو بُعد است. یک احتیاج در اصل وجودمان است که دو بُعدی احتیاج داریم. اصل ایجاد، احتیاج به خالق. استمرار وجود، احتیاج به باز هم خالق. این اصل وجود و احتیاج فرعی، یعنی این که ما موجود شدیم، حالا، غذا می‌خواهیم، هوا می‌خواهیم، لباس می‌خواهیم، چه می‌خواهیم. بنابراین این فقر که فقیر است، در بُعد دومی است. فقیر در بُعد اول، فقر ذاتی است. فقیر در بُعد دوم یعنی ما را وجود دادی، استمرار وجود دادی، غنای صوری دادی، نه غنای ذاتی. این غنای صوری، معذک احتیاج دارد به آب و غذا و وسایل دیگر، مکان و این حرف‌ها؛ بنابراین فقر به معنی فقر ذاتی و به معنی فقر نسبی است در بُعد دوم.

[سؤال: درباره فرازی از دعای عرفه امام حسین علیه السلام «الهی أنا فقیر فی غنای. فکیف لا اکون فقیراً فی فقری»]

همینطور است. در غنا، دو بُعد: در غنای موجود بودن، در غنای استمرار وجود، باز فقیریم. غنا یعنی موجود شدم، ولی این غنی فقیر ذات است. ذره ای غنای ذاتی ندارد. یک شائبه غنای ذاتی ندارد. بلکه این صورتی است از وجود، چهره ای است از وجود، که این چهره از وجود به عنوان تجلی است که تجلی لنا: « فلما تجلی ربه للجبل » چون که تجلی للجبل است و فی الجبل نیست، پس تجلی لنا. تجلی عطف و رحمت ایجاد کرده است و ما موجود شدیم. این که ما موجود هستیم، وجود اصلی نداریم نه ذاتاً و نه استمراراً. وجودی فرع و سایه و ظلّ الله هستیم. سایه الله، نه سایه ذات الله، سایه رحمت الهی است در بُعد رحمانی و رحیمیت.

[ آیا مجرد لاشیء است؟ ]

ما یک شیء داریم، یک لاشیء داریم، یک لاماده داریم. مجرد لاماده است. اگر لاشیء باشد، که خدا وجود ندارد که. ما یک شیء داریم، شیء الهی، شیء معلوم. یک لاشیء داریم، یک مجرد، یعنی موجودی است که مجرد است از اشیاء ممکنه. همانطور که عالم مجرد است از الوهیت، اله هم مجرد است از عالم. هر دو موجودند، الله موجود است. تمام ذوات و صفات و افعال و ممکنات، ذوات و صفات و افعال سلبي خدا است. خدا هم ذاتش، صفاتش، افعالش، ذات و صفات و فعل سلبي است. یعنی تقابل و تناقض کلي دارند. یک سائلي از امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد که خدا شما را به من معرفی بفرمایید. فرمود مفصل یا مختصر؟ گفت مختصر. فرمود: آن چه تو و عالم تو است، خدا نیست. و آن چه خداست، تو و عالم تو نیست. تباین کلي و تضاد کلی. «لم یلد و لم یولد.»

[ سؤال: در آیه «ومن کل شیء خلقنا زوجین» می فرمایید که یعنی از هر شیئی مشابه آفریدم این شامل ماده اولیه هم هست ]

در «من کل شیء» آیا همه مواد زوجین هستند؟ نه، ازواج هستند. اتم ها، الکترون ها، نوترون ها و عنا صر همه ازواج هستند، زوجین نیستند. زوجین دو بُعدي است. ماده دو بُعدي که سه نیست و یک نیست، این فقط ماده اولیه است. حالا «مِن» دو بُعد است، دو جهت دارد. یک: زیربنای کل اشیاء، مادر اصلي کل اشیاء، زوجین است، و بعد فرزندان ازواج هستند بیش از دو، سه، ده، صد. وقتی که مادر نخستین که خود ابزار تشکلات موجودات دیگر است، که « وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ » (هود، ۷) سماوات و ارض، سماواتیان، ارضیان بر محور ماده اولیه خلق شده اند بنابراین می شود که مولود بیش از والد باشد؟ نخیر. مولود یا برابر والد است یا کمتر است. اینجا برابر است. یعنی این ماده اولیه با اختلاف تعداد، با اختلاف زمان، با اختلاف فواصل، این شده است سماوات و ارض. بنابراین مِن هم بنای زیرین را می گیرد که زوجین است، و به طریق اولیت قطعی، وقتی که مادر و اصل اولی نیاز صرف است، اصل دومی نیازش قوی تر و بارزتر است. بنابراین اصل اولیه «مِن» بعضی زیربنا است، اصل دومی، بعضی های روبناست. بعضی های زیربنا، در بُعد اول، و به طریق اولی بعضی های روبنایی اشیاء مخلوق، زوجین هستند.

[ سؤال: این آیه می گوید که از هر شیئی زوجین آفریده است، که می شود دوتا. این چه اشاره ای دارد که حالا این ماده اولیه هم دو بُعدي است؟ ]

چون آبه «من کل شیء» است نه کل شیء. این را جلسات قبل عرض کردم. اگر کل شیء بود، دروغ بود. برای این که کل شیء زوجین نیست ازواج هستند. «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» (یس، ۳۶) ما میلیون ها اجزا و عناصر هستیم. اتم ها، عناصر، پس دو تا نیستیم. پس دو تا مادر است، مادر نخستین جهان که حداقل مادیت است زوجین است. آن وقت حداقل ماده زوجین باشد، حد کثیر بالاتر است دیگر. حداقل که زوجین بود، حداکثر به طریق اولی، فقیر الی الله است و فقیر ذات است.

[سؤال؟]

من کل شیء معنایش این نیست که هر چیز را زوجین کردیم. نخیر. از هر چیزی از ذوات هر گونه ذاتی از ذوات ممکنات، زوجین خلق کردیم. این «از» از زیربنایی است، از روبنایی نیست. مثلاً «از» خانه دیوار ساختیم، این «از»، دو بُعدی است. یک بُعد: دیوار و طاق و زمین است، یک بُعد گچ و فرش است. این دو «از» است. از زیر بنایی «من کل شیء». هر شیئی از اشیاء غیر الهی، دو «از» دارد. یک «از» زیربنایی که زوجین است، و یک «از» روبنایی که ازواج است.

[سؤال: این تصور مبهم است. یعنی باید اول یک کل شیئی باشد بعد از آن کل شیء زوجین خلق شود]

نخیر. اینطور نیست. «من کل شیء»، «من» عرض کردم، از هر چیزی، از هر چیزی. از هر چیزی دو بُعد است، یک، از زوجین است، یک از ازواج. از زوجین اول است، از ازواج بعد از اول است. آیا ازواج مقدم است یا زوجین؟ دو مقدم است یا سه و بیشتر؟ دو مقدم است دیگر. فرد مقدم است یا زوج؟ زوج مقدم است یا سه؟ حداقل حیثیت مادی اشیاء زوجین است. حداکثرش بیشتر است. کل شیء تمام اشیاء را می گیرد، پس تمام اشیاء زوجین دارند. بیشتر هم دارند ولی حداقل اشیاء، حد زیربنایی و حالت آغازین اشیاء، زوجین است. حد بعدی اش هم بیشتر است.